

روایتی از حضور گروه «پس از لرزه» در روستاهای کرمانشاه، بعد از زلزله تا کنون

آجر به آجر زندگی بسازیم

«پس از لرزه» زندگی خود را در میان آوار خانه‌های روستایی در زلزله کرمانشاه آغاز کرد؛ گروهی که اعضای آن ابتدا برای ارسال کمک‌های مردمی به وسیله خودروهای آفرود تشکیل شد و خیلی زود اعتماد دوستان و آشنایان اعضای ۱۰ نفره‌اش را جلب کرد و در چشم بر هم زدنی، به یکی از گروه‌های فعال در روستاهای کرمانشاه برای ساخت مدرسه تبدیل شد. این گروه حالا ۶۰۰ عضو دارد و خیرانی از داخل و خارج از کشور آن را حمایت می‌کنند. هسته اصلی این گروه یک سالی است که در کانکسی در روستا روزگار می‌گذرانند و دست در دست دادند تا آجر به آجر مدارس ابتدایی روستای حریر و زرده را از نو بسازند؛ مدرسی که بر اثر زلزله از بین رفته و دانش‌آموزانش را راهی مدارس دیگر مقاطع در روستا کرده بود. تل خاکی که از این دو مدرسه در دو روستای مرزی باقی مانده بود، امروز دوباره به مدرسه‌های تازه و زیبا برای کودکان روستا تبدیل شده است. گروه پس از لرزه، دو روز بعد از زلزله به کرمانشاه رسید.



نمایشگاه نقاشی

بچه‌های حریر

۱۱۸ اثر نقاشی از کودکان روستای زرده بهانه‌ای برای برپایی یک نمایشگاه خیریه در تهران شدند. نقاشی‌های کودکان زرده برای ساخت مدرسه برای خود آن‌ها به فروش رفت. پارسایی می‌گوید: «شعاری برای نمایشگاه انتخاب کرده بودیم با عنوان «آجر به آجر مدرسه را بسازیم». تعدادی هم آجر از کارگری که نزدیک نمایشگاه مشغول کار ساختمانی بود خریدم و گوشه نمایشگاه چیدم. نه تنها تابلوهای نقاشی، بلکه آجرها هم فروش رفت و ما توانستیم ۵۰ میلیون تومان در آن نمایشگاه کمک جمع کنیم. خیران و دوستان و آشناها به ما اعتماد کرده بودند و ما پا در راهی گذاشته بودیم که همت می‌خواست و پشتکار.» کمک خیران از خارج از کشور و شهرهای مختلف کشور، بودجه‌ای اضافه بر روی دست گروه پس از لرزه گذاشت. اداره نوسازی مدارس کرمانشاه روستای حریر را به گروه معرفی کرد تا مدرسه نیمه تخریب شده‌اش را دوباره از نو بسازند. از انجمن بی‌هوشی تهران گرفته تا خیریه‌های مختلف در گوشه و کنار شهر و دوستان و خانواده اعضای گروه پس از لرزه دست به دست دادند و مدارس نوسازی و بازسازی شدند.



بازگشت زندگی

کمک‌های جزئی که اغلب شامل مواد غذایی و پوشاک بود، با بیشتر شدن کمک‌های داوطلبانه و مردمی ساماندهی شدند. گروه پس از لرزه اولین پله را پشت سر گذاشت و دست به کار شد تا برای مردم کانکس بخرد. دو هفته بعد از زلزله اعضای گروه روستای «زرده» را پیدا کرده بودند؛ روستایی با ۲ هزار نفر جمعیت که هنوز خبری از آبادی و آبادانی پس از زلزله به آن نرسیده بود. کانکس شورای حقوق کودک آن روزها تنها دلخوشی بچه‌های روستا بود که در آن نمایش عروسکی و نقاشی و قصه رنگ زندگی را به کودکان و اهالی روستا برمی‌گرداند.

معلم روستا هم در همین کانکس برای اولین بار با گروه پس از لرزه آشنا شد. پارسایی می‌گوید: «ما تا آن لحظه اصلاً نمی‌دانستیم روستای زرده مدرسه‌ای هم داشته که بر اثر زلزله تخریب شده است. با بچه‌ها تصمیم گرفتیم با همراهی مدیر مدرسه و معلم روستا، مدرسه بسازیم. فردا صبح در دفتر نوسازی مدارس بودیم و اعلام کردیم که می‌خواهیم سازه پیش ساخته‌ای را به عنوان مدرسه روستا تهیه کنیم. این سازه‌ها در عکس‌ها تصاویر قشنگ و چشم‌نوازی داشت و به نظر با کیفیت می‌رسید. ۳۰ میلیون تومان به شرکت سازنده پرداخت کردیم و او هم قول داد ایگلوها را ظرف ۲ هفته آماده کند و بفرستد.» یک هفته بعد بود که با دیدن یکی از سازه‌های شرکتی که با آن قرارداد بسته بودند، از کیفیت واقعی آن باخبر شدند و سفارش خود را لغو کردند: «اعلام کردیم مبلغ ضرر و زیان ناشی از فسخ قرارداد را از پرداختی ما کم کند و مابقی را برای ما بفرستند. تا امروز که یک سال از زلزله گذشته هیچ مبلغی به ما برکشت داده نشده است. با این حال ما فکر سازه‌های پیش ساخته را از ذهن دور کردیم و تصمیم گرفتیم مدرسه‌ای با مصالح آجر و سیمان و آهن بسازیم.»



توفیق اجباری



«من و تعدادی از دوستان و آشنایان، اهل آفرود هستیم. دو روز بعد از زلزله بود که شنیدیم خودروهای آفرود برای کمک به روستاهای زلزله زده کارایی دارد چون می‌تواند به مناطقی که برای خودروهای معمولی غیر قابل دسترس است، دسترسی داشته باشد. با ۳ نفر از دوستانمان که معمولاً با هم به کمپینگ می‌رفتیم همراه شدیم تا خودمان را به کرمانشاه برسانیم. آنجا دوستان دیگری داشتیم که با پیوستن به آن‌ها می‌خواستیم کمک‌های مردمی و اقلام ضروری که از دستمان برمی‌آمد را به روستاهای دور افتاده ببریم.» «سالومه پارسایی» این را می‌گوید که ساکن تهران است و مدیر یک شرکت ساختمان سازی. زندگی‌اش به دو دوره قبل و بعد از زلزله کرمانشاه تقسیم می‌شود؛ درست از روزی که تصمیم به رفتن به کرمانشاه گرفته بود. ۳ خودرو آفرود لپالسب از اقلام ضروری و مواد غذایی و پتو بر شدند و خیلی زود به کرمانشاه رسیدند؛ به خانه یکی از دوستان که تعمیر کار خودروهای آفرود بود و اهل کرمانشاه: «به خانه دوستانمان که رسیدیم همه وسایل را تفکیک کردیم و هر خودرو یک نوع از اقلام را به همراه برد. به سمت ازگله و کونیک‌ها رفتیم و کمک‌ها را تقسیم کردیم. ترافیک زیادی بود اما با این حال به راه خود ادامه دادیم و حس می‌کردیم ماموریت خود را به پایان برده‌ایم. موقع برگشت سر نشینان دو تا از خودروها اعلام کردند که می‌خواهند باز هم ادامه دهند و به روستاهای دور افتاده‌تر بروند.» آشنای راه در کار نبود و به کمک نقشه، دو خودرو به راه خود ادامه دادند تا وضعیت روستاهای دور افتاده را از نزدیک ببینند. سالومه پارسایی برای اینکه همه دوستان در جریان جمع‌آوری و توزیع کمک‌ها قرار بگیرند، گروهی در فضای مجازی راه اندازی کرد و اسمش را گذاشت «پس از لرزه»؛ گروهی که خیلی زود رشد پیدا کرد و نظر دوست و آشنایان علاقه‌مند را به خود جلب کرد: «هر کدام از اعضای گروه ماجرا را برای خانواده و دوستان خود تعریف کرده بود و خیلی زود گروه کوچک پس از لرزه، به گروهی ۶۰۰ نفره تبدیل شد که من ۹۵ درصد اعضای آن را نمی‌شناختم چون حداقل با دو واسطه به جمع ما اضافه شده بودند.»

رخت و لباس نو

آموزش ۱۰۰ نفر از زنان روستایی در کرمانشاه برای مهارت خیاطی یکی دیگر از میوه‌های حضور گروه پس از لرزه در روستاهای کرمانشاه بود. از خرید لوازم تحریر برای دانش‌آموزان و رخت و لباس مدرسه گرفته تا دوخت لباس‌های رنگی برای عید نوروز برای اهالی روستا و توسط خود آن‌ها، تأمین داروی مورد نیاز روستاییان و اعزام تیم‌های پزشکی به روستاهای محروم هم از دیگر دستاوردهای گروه پس از لرزه بود: «در مدت یک سال گذشته به صورت مداوم، همواره تعدادی از اعضای گروه در روستاهای زرده و حریر حضور داشتند و کارها را ساماندهی می‌کردند. این حضور مداوم تا افتتاح مدارس این دو روستا تا هفته گذشته ادامه داشت. به واسطه گروه پس از لرزه، با پزشکی آشنا شدیم که اعلام کردند می‌خواهند داوطلبانه به ویزیت مردم روستا بپردازند. بعد از یکی دو دوره حضور پزشکان در روستاها، وقتی دیدیم گروه‌هایی مثل دانشگاه علوم پزشکی و هلال احمر در این زمینه پیشقدم هستند و در تمام روستاها بازدیدهای دوره‌ای تیم‌های پزشکی با امکانات و تجهیزات لازم انجام می‌شود، ما این اقدام را از فعالیت‌های خود کنار گذاشتیم.» مدارس ساخته شدند و ۱۷ دانش‌آموز دبستانی روستاهای زرده و حریر پشت نیمکت‌های خود برگشتند. با این حال گروه پس از لرزه همچنان به راه خود ادامه می‌دهد تا آجر به آجر، زندگی بسازد.

سراپا گوش بودیم



دکتر پرویش پیوندی، پزشک داوطلب، استان سمنان

دیگر خیلی زود شناخته و درمان شد. یکی از شیرین‌ترین اتفاقاتی که در دوره حضورم در مناطق زلزله زده شاهد

آن بودم تولدها بودند، با هر تولد، جریان زندگی به رگ‌های مردم روستا و به خصوص خانواده آن کودک راه پیدا می‌کرد. بعد از مجروح و کشته شدن بسیاری از اقوام و همسایه‌ها در یک روستا، به دنیا آمدن کودکان به آن مردم کمک می‌کرد تا اتفاقی رخ داده را راحت‌تر پشت سر بگذارند و به آینده فکر کنند. بچه‌ها، امید مردم زلزله زده بودند که به عشق آن‌ها خانه‌هایشان را دوباره می‌ساختند. مشکلات روحی در میان مردم زلزله زده به چشم می‌خورد و آن‌ها بیش از هر چیزی به همدردی و امید نیاز داشتند. در روستای کویک حسن مردی بود که دختر خود را در زلزله از دست داده بود. این مرد دو روز تمام داستان کشته شدن دخترش را برای هر کسی که از راه می‌رسید تعریف می‌کرد. وقتی از این ماجرا باخبر شدیم با تعدادی از پزشکان و اعضای تیم سحر به دیدن رفتیم و به خوبی به حرف‌هایش گوش دادیم. نشستیم تا او ماجرای مرگ دخترش را کامل برای ما تعریف کند و سبک شود. بعد از گفتن حرف‌هایش، به وضوح می‌دیدیم که حالش بهتر شده است.

اعزام من به کرمانشاه، همزمان بود با اعزام تیم سحر از استان سمنان و من در کرمانشاه در کنار فعالیت‌های تیم سحر، خدمات پزشکی ارائه می‌دادم. بازی کردن اعضای تیم سحر با کودکان در مناطق زلزله زده یکی از بهترین خاطرات من از سفر به کرمانشاه است. زلزله کرمانشاه در کنار اتفاق‌های تلخی که به همراه داشت، تجربه‌های خیلی زیادی برای گروه‌های داوطلب و حتی مردم به ارمغان آورد. مثلاً ما روحیه همکاری و همفکری خود را تقویت کرده بودیم. بعد از اعزام، هر شب با سرپرست گروه و اعضای تیم پزشکی دور هم جمع می‌شدیم و گزارشی از کار روزانه ارائه می‌دادیم. این موضوع باعث می‌شد تا بتوانیم از شیوع بسیاری از بیماری‌ها در روستاهای زلزله زده جلوگیری کنیم. سرپرستان با تجربه، گزارش‌های هر روزه را از اعضای تیم پزشکی می‌گرفتند و در هر روستایی اگر موارد بیماری مشابه بیشتر از حد مشخصی می‌شد، نسبت به آن بیماری با هشاری بیشتری عمل می‌کردند تا تبدیل به اپیدمی نشود. زمان در شیوع این بیماری‌ها تأثیر زیادی داشت و برای همین باید به موقع شناسایی می‌شدند. مثلاً به دلیل پایین بودن بهداشت آب روستاها، ماه‌ها اول بعد از زلزله احتمال شیوع بیماری‌های عفونی زیادی می‌شد. در برخی از روستاها بیماری عفونت چشم و بیماری‌های



دکتر صادق علی تازیکی، پزشک داوطلب، استان گلستان

ناخوشایند روایی آن‌ها را هم تحت تأثیر خود قرار می‌داد. با این حال تجربه زلزله کرمانشاه زیبایی‌هایی را هم به همراه

داشت. یکی از دیدنی‌ترین اتفاق‌های رخ داده در این زلزله، تلاش و همدلی مردم در قشرهای مختلف و در سن‌های متفاوت بود. از شهرهای دور و نزدیک داوطلبانی برای کمک‌رسانی و امداد خود را به کرمانشاه رسانده بودند و دست به دست هم می‌دادند تا شرایط زندگی را برای مردم زلزله زده بهتر کنند. تیم‌های پزشکی که به محل اعزام می‌شدند روندی مشخص در زمینه درمان بیماران آن روستا می‌کردند و آنقدر نظم و هماهنگی بالا بود که بعد از پایان مدت ۱۰ روزه هر تیم و بازگشتش به شهر خود، تیم دیگر بلافاصله جایگزین آن می‌شد و کار تیم قبل را ادامه می‌داد. روزی که زلزله اتفاق افتاد، من در بیمارستانی در قزوین که در آن مشغول به کار بودم اعلام کردم که قصد دارم به عنوان پزشک داوطلب مدتی به مناطق زلزله زده بروم. گفتم که هر کسی که تمایل داشته باشد می‌تواند همراه من بیاید. تعداد زیادی از همکاران که برخی عضو جمعیت هلال احمر بودند و برخی تا آن لحظه عضو جمعیت نبودند اعلام آمادگی کردند و من را در این راه تنها نگذاشتند.

لبخندهای گم شده

افسردگی یکی از شایع‌ترین مشکلات مردم در مناطق زلزله زده بود. دلیلش هم روشن و مشخص است؛ هم ترس از زلزله و اضطرابی که در زمان وقوع حادثه تحمل کرده بودند و هم تخریب و آوار شدن خانه و زندگی و کشته شدن عزیزانشان، مردم را غمگین کرده بود. علائم افسردگی در میان پیر و جوان به چشم می‌خورد. در این میان در سرپل دختر جوانی را که علائم کامل افسردگی حاد داشت به ما معرفی کردند. گفت و گو و آغاز روند درمان کار دشواری به نظر می‌رسید ولی ما برای همین آنجا بودیم که افسردگی را تسلییم کنیم. فهمیده بودیم که قصد خودکشی دارد اما توانستیم منصرفش کنیم. دشواری کار در این بود که این دختر اعضای خانواده خود و همچنین خانه و حتی شهر خود را از دست داده بود و کمتر دستاویزی برای امید به آینده اطرافش به چشم می‌خورد. هر روز آمار تازهای از مرگ و میر و تلفات زلزله به گوش می‌رسید و اخبار چندان خوشایندی در کار نبود. با این حال توانستیم او را از این فکر منصرف در مان را آغاز کنیم. با طی کردن دوره درمان و مصرف به موقع داروهای تجویز شده، وضعیت این دختر به حالت قابل قبولی رسید و این بزرگترین موفقیت من و همکارانم در سرپل ذهاب بود. گاهی فشار کار آنقدر زیاد بود که باید پزشکان داوطلب را هم دلگیری می‌دادیم. وقوع اتفاقی‌های